

ارتباط دین و هنر در مفاهیم زیبایی‌شناسی و نظریات سید حسین نصر

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۵

کد مقاله: ۱۵۳۵۲

زهرا یعقوبی^۱

چکیده

هنر، همواره، بخش جدا نشدنی از زندگی انسان بوده و هست. این پدیده اول با روح و بعدا با جسم انسان پیوند و ارتباط عمیق و محکمی داشته و دارد. این پدیده شامل مسائل، نظریات و نظریه پردازی های زیادی حول محور خود است. از مهمترین مسائلی که در مورد هنر مطرح شده و وجود دارد این است که: آیا این هنر، هنری با مفاهیم دینی و به قصد رشد عقل و حکمت در انسان است و یا هنری است صرفا تزئینی؟ چه عواملی موجب تغییر در روش و نگرش در حوزه‌های هنری شده است؟ در پاسخ به این سوال، نظریه پردازانی با نام "سنت گرایان" به میان آمدند که ارتباط عمیقی بین هنر و دین، هنر و سنت و هنر و قداست مطرح کرده اند. براساس این همیشگی بودن هنر، سنت گرایان، سابقه تاملاتشان را به گستره تاریخ بشری پیوند می زنند. سید حسین نصر، از جمله فیلسوفان و نظریه پردازان معاصر است که در ضمنه فیلسوفان سنت گرا قرار دارد. ما در این مقاله به بررسی ارا ایشان به عنوان یک سنت گرا، در مورد هنر دینی پرداخته و ارتباطات موجود بین این دو پدیده جدا نشدنی (دین و هنر) از زندگی بشر را بررسی می‌کنیم.

واژگان کلیدی: هنر دینی، هنر غیردینی، هنر قدسی، حسین نصر، فیلسوفان معاصر ایران

هنر قلمرویی است که همواره مورد فلسفه ورزی قرار گرفته است، به طوری که قرن هجده را قرن **ذوق** می نامند (ریاضی، ۱۳۹۴، ۱۲۴). راز هنر این است که به قول هایدگر: «هنر حقیقت را کشف نمی کند، بلکه نسبتی با آن را می آفریند» (هایدگر، بی تا) بر اساس همین تئوری نسبت به حقیقت و هنر، افکار سنت‌گرایان در نیمه اول قرن بیستم شکل گرفته است و رنه گنون، بنیان‌گذار این جریان شناخته می‌شود. آناندا کومار سو آمی، فریتویف شوان و تیتوس بورکهارت، از جمله معروف ترین فلاسفه سنت‌گرا هستند. در توضیح نظریات سنت‌گرایان باید گفت به بیان کلی، "سنت‌گرایان، منتقدان سرسخت مدرنیته هستند". آنچه که به نظر می آید این است که سنت‌گرایان به این دلیل به هنر می‌پردازند چون، عرفان از هنر بهره بسیاری برده است و ایشان به دنبال دست یافتن به تقریری عرفانی از دین و سنت هستند. اما با مطالعه دقیق تر می‌توان به ارتباط عمیق بین عرفان، دین و هنر که دغدغه اصلی سنت‌گرایان بوده و هست، دست پیدا کرد.

در بررسی آرا سنت‌گرایان، باید دانست، ما با نوعی اهل عرفان و معنویت روبرو هستیم که تفکرشان فرای جهان و تاریخ است. در مقاله‌ی نقد سنت‌گرایانه هنر، جهان سنتی مهم‌ترین اصل مطالعاتی سنت‌گرایان محسوب شده و ذکر می‌شود که: «بخش بسیار گسترده‌ای از این جهان سنتی، مبنایی ماورایی دارد و پدیده‌هایش از علوم گوناگون گرفته تا ادبیات و حکمت و هنر، می‌توانند یک موضوع مناسب برای مطالعه باشند.» (نصر، ۱۳۸۰، ۴۰) سید حسین نصر از فلاسفه معاصر و سنت‌گرا ایران است که روش پیشینیان حوزه خود را پیش گرفته و به نقد سرسختانه مدرنیته، به ویژه در مسئله هنر و مسائل زیباشناسی می‌پردازد. نصر، به طور تخصصی در مورد هنر بحث کرده و نظریات عمیق و بلندی در باب هنر سنتی، هنر دینی و هنر قدسی ارائه کرده است.

ایشان مسئله تجددگرایی را پیش می‌کشد و بیان می‌دارد: «تجددگرایی، غیر از معاصر بودن است و این دو، اصلاً یکی نیست. تجددگرایی را شیوه نگرش خاص به جهان می‌دانیم که درحقیقت در دوره‌ی نوزایی شروع شده است.» نصر در ارتباط با تجددگرایی و سنت‌گرایی می‌گوید: «تجددگرایی، انسان را "مطلق" می‌پندارد. بنابراین، مطلق و غیر از خدا می‌داند و آن را در سطحی انسانی مطرح می‌کند. اما سنت، همچون درختی است که ریشه‌اش در زمین وحی پایدار است و شاخه‌هایش از هر سو، سر به آسمان برداشته است.» (جهانبیگلو، ۱۳۸۵، ۲۵۹ و ۲۶۰).

بر اساس آنچه گفته شد، تفکرات نصر، پایه‌های دینی دارند و فلسفه در نظر ایشان، جستجویی برای ادراک و نزدیک شدن به مبدأ و منشأ هستی است. در این رابطه، او تمام جهان هستی را تجلی خداوند و زیبایی‌های آن راه انعکاس زیبایی خدا می‌داند. او در کتاب خود می‌گوید: «از آنجاکه این عالم، آفریده خداست، باید تجلی‌گاه صفاتش باشد و تعالیم معنوی اسلام نیز، تأکیدش بر این است که به راستی هستی چیزی جز آمیزه‌ای از تجلیات اسماء و صفات خداوند نیست.» (نصر، ۱۳۸۵، ۲۴۹) در تفکر نصر، هنر سنتی، هنری است که ریشه در عالم معنا دارد و به گفته خود او در کتاب (در جستجوی امر قدسی)، خالق اثر هنری، تبدیل به ابزاری برای بیان نمادهای فرا فردی می‌شود.

۲- متجدد شدگی هنر

زیبایی و زیبایی آفرینی، درون مایه اصلی ذات هنر است. به عبارت بهتر، هنر، فعل زیبایی آفرینی انسان است. بدون عنصر زیبایی آفرینی، هنر، هنر نیست. ما وقتی اثری را هنر تلقی می‌کنیم که، دل نواز به نظر رسد. (هاشم نژاد، ۱۳۸۵) البته در این میان عده‌ای شبه هنرمند نیز به میان می‌آیند که گرته برداری می‌کنند و هیچ ابداعی از خود ندارند ولی کارشان زیبا است؛ در این حالت، گرچه معیار زیبایی وجود دارد ولی چون "خلاقیت" و "ذوق" وجود ندارد، نام هنر مناسب آن اثر نیست و خالق اثر، به هیچ وجه هنرمند شناخته نمی‌شود. (رجبی، ۱۳۷۸، ۹۸) اما در واقع زیبایی چیست و چه چیزی به یک هنر هنری، صفت زیبایی را اضافه می‌کند؟ کاسیرر در این باره می‌گوید: هنگامی که شافتزبوری، زیبایی را با حقیقت برابر می‌داند، منظور او از "حقیقت"، مجموعه شناخت نظری یا گزاره و داوری‌هایی نیست که بتوان آن‌ها را به قواعد محکم منطقی یا اصول و مفاهیم تحویل کرد. "حقیقت" انسجام درونی و عقل کیهانی است که با راه‌های علمی دانسته نمی‌شود، یعنی از راه استقرا و انباشت تجربه‌ها شناخته نمی‌شود، بلکه از راه شهود بازشناختی است. (کاسیرر، ۴۱۹)

یکی از مهم‌ترین عواملی که به بینش امروزی ما از فلسفه هنر و زیباشناسی قالب داده است، پیدایش و تکوین مدرنیسم است. مدرنیسم، به معنایی ساده یک دگرگونی هنری نبوده بلکه انقلابی در بنیان بیان حسی یا زیبایی‌شناسانه بوده است. مدرنیسم امروز در قلب هنر ریشه کرده و تجددگرایی را پدید آورده است. تجددگرایی که انسان را مطلق می‌پندارد. بنابراین هنر راه، مطلق و غیر از خدا می‌داند و آن را در سطح انسانی مطرح می‌کند. آنچه که در نتیجه پدید می‌آید، بروز نقایص انسان محدود در بحث هنر است. در اینجا است که انسان به بن‌بست می‌رسد و طبق کلام میخائیل باختین: «برای انسان چیزی هراس‌آور تر از نبودن پاسخ نیست.» (باختین، ۱۹۸۶م)

پدید آمدن تجدید گرایی در هنر و تاثیر این جریان بر هنر، باعث به هم زدن آرامش مخاطب شده است به همین خاطر، توانایی ایجاد ارتباط ها و مخاطبان بسیار یعنی توده های مردم را پیدا نکرده است. (آدورنو، ۱۹۷۴م، ص ۳۳۲-۳۳۴) بهترین تعریفی که می توان برای مدرنیته ارائه کرد، عصری است که ویژگی شاخص آن، تحولات دائمی است. عصری که اشکال حقوقی خود، آفرینش های مادی و معنوی خود، دانش و اعتقادات خود را به مثابه جریاناتی سیال، گذرا، متغیر غیر ثابت و غیر قطعی تلقی می کند، جریاناتی که صرفاً باید تا اطلاعات بعدی به آنها باور داشت. هیچ اصل و اساسی در این نوع تفکر وجود ندارد؛ هیچ نوع اخلاق معینی در مدرنیته تعریف نمی شود. به عبارت دیگر و به قول هوسرل، تقلیلی پدیدارشناسانه است، گونه ای شناخت بی میانجی و مستقیم است از خود هر چیز، و (چیز) هم نه به کلیتی خیالی، بلکه واحدی است رها از هر تعیین قراردادی و تحمیلی. (آدورنو، ۱۹۷۹م) مدرنیسم، اندیشه و فرهنگی است که با نهادها، باورها و خرافه های سنتی مبارزه می کند. هرچقدر که سنت به گذشته می نگرد، مدرنیست نگاهش را به آینده می دوزد. آینده ای که هیچ چیزی قطعی و واضحی در آن وجود ندارد. اگر بخواهیم این تفکر را در چند جمله خلاصه کنیم باید گفت: «هنر مدرن بیانگر نیست (یا به بیان بهتر به این راز مهم که هنر در گوهر خود، بیانگر نیست، آگاه شده است) مقلد واقعیت نیز نیست. اصل مدرنیسم، ضدیت با بیانگری است.» مدرنیسم، با آرمان های مدرنیته و با خرد باوری یا ناسیونالیسم و نیز، با انسان باوری و بینش دنیوی همراه است. در واقع کار مهم و اصلی مدرنیسم در گام نخست، دفاع از خرد باوری مدرنیته است. بحثی که تمامی زندگی بشر را معطوف به عقل گرایی می کند. (بابک احمدی، ۱۳۸۵) اما، در این بین، باید دانست که هنر، یک معنای عمیق تری هم دارد که بیانگر وجه معرفتی آن می شود. هنر، در این مرتبه، به اعتبار نوع معرفت خاص نسبت به جهان، هستی و انسان تعریف می شود. از این منظر، هنر باب خاصی از ابواب معرفت است. همان طور که از زاویه علم یا فلسفه، جهان را می نگریم، از راه هنر هم می توان نسبت به حقایق وجود، معرفت و شناخت پیدا کنیم. (رجبی، ۱۳۷۸، ۹۸)

هر هنرمندی (که بتوان نام هنرمند را برایش قائل شد) به طور طبیعی، اعتقاداتی دارد که خود به خود، در اثر هنری او ظاهر می شود. این اعتقادات از دریافتی جهان شناختی، جامعه شناختی، هستی شناختی تا تعریف انسان را، دربرمی گیرد. علاوه بر این، زمینه های غیر معرفتی از جمله، تجربه های فردی و تاریخ زندگی هنرمند نیز، در کار و اثر او، تاثیر گذار هستند. به طوری که می توان گفت، تاثیر عمیق و روان شناختی ای هم بر روی اثر و هم بر روی بیننده اثر خواهند گذاشت. به همین دلیل، وقتی تفسیر کسی از عالم و انسان به عنوان مثال، ماتریالیستی باشد، به تبع آن، تعریف او از هنر و زیبایی نیز، ماتریالیستی خواهد بود. در طرف دیگر، اگر کسی معتقد باشد که زیبایی این عالم، همچون کوه یخی است که بخش اعظم آن زیر آب است و ما فقط با جلوه های خارجی آن رو به رو هستیم، یعنی هرچه بیشتر به آن دقت کنیم عمقش را بهتر درک می کنیم، چنین انسان موحدی، هزار بار بیشتر و بهتر از آن انسان ماتریالیستی می تواند مفاد مفهوم زیبایی را درک کند (رحیم پور ازغدی، ۱۳۷۸، ۳۳) این موضوع نه به طور مستقیم و خودآگاه، بلکه از ناخودآگاه ذهن خالق اثر برخاسته و بر ناخودآگاه ذهن تماشاگر تاثیر می گذارد. مثلاً، کسی که به طور مداوم کتاب های شخصی خاص را بخواند یا فیلم های خاصی را تماشا کند، موسیقی منحصر به فردی گوش کند یا علاقه مند به سبک یک نقاش باشد، در مدت زمان نه چندان زیادی، بدون اینکه متوجه باشد، گرایش های ذهنیش، شبیه به گرایش های ذهنی خالق آن اثر می شود. به همین دلیل است که سنت گرایان، تاکید بسیاری بر سنتی و قدسی بودن هنرمند در درجه اول و آثار هنری در درجه دوم، دارند.

۲- دین

پیش فرض ما در این مقاله، این است که دین در تمام بخش های زندگی انسان جاری و ساری است. شاید بتوان با این تعریف دین را توصیف کرد که: دین عبارت است از مکتبی که مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات اجرایی که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده است؛ که کامل ترین آن اسلام است، که به کامل ترین شکل، اندیشه علمی جامعه بشری و انگیزه عمل او را هدایت می نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۲۶) در توضیح ارتباط امروزی دین و هنر باید گفت که هنر مدرن و متجدد امروزی، هدف اصلی خود را، از بین بردن هرگونه مفهوم و نشانه دینی در آثار هنری قرار داده است. پیش از مدرنیسم، ارتباط عمیق و وثیقی بین دین و هنر، ناتوانی حاصل از دانش و عدم کنش را حل می کرد. طبق نظر فیلسوفان، دین چون از سوی خداوند و به واسطه پیامبرانی فرستاده شده، با زمینی شدن و شبیه شدن به آن، به نوعی به یک ابزار فرهنگی برای درست زیستن تبدیل می شود. (ابراهیمی، ۱۳۷۸، صفحه ۱۲) زیستنی که هنر، بخش اساسی از آن را تشکیل می دهد. شلایرماخر معتقد است که دین ورزی نه کار فکر است، نه کار اراده؛ بلکه کار احساس است. نتیجه این دین زدگی در دنیای هنر، کشیده شدن اذهان به سمت بحرانی به نام "بحران ناتوانی" است؛ ناتوانی در درک، ناتوانی در اجرا و ناتوانی در ارائه. همان طور که نیچه در کتاب خود، هنرمند را با هملت مقایسه می کند که واقعیت بر او آشکار شده اما باز هم توانایی انجام کاری را ندارد و ناتوانی اش از این جا برمی خیزد که دیگر میان

دانایی و کنش، هیچ رابطه‌ای وجود ندارد و از این رو، حتی سرخوشی دیونیزوسی هم چیزی را در دنیا عوض نمی‌کند. (نیچه، ۱۹۶۷، م ۳۵)

به اعتقاد نیچه، ویژگی برجسته دنیای مدرن، نهیلیسم است. در جامعه سنتی، این دین است که تصویر کلی از جهان را در اختیار فرد می‌گذارد ولی در دنیای مدرن، دین دیگر مرجع نهایی نیست و به جای آن، علم در این مسند نشسته است. اما اگر با دیدی واقع‌نگرانه به علم نگاه کنیم، همان‌طور که نیچه نیز می‌گوید: ((علم چیزی جز تفسیر ویژه‌ای از جهان براساس نگرانی ویژه نسبت به آن نیست و بنابراین به لحاظ معرفت‌مزیتی بر دین و مابعد الطبیعی ندارد.)) (نیچه، ۱۹۰۱، م)

۳- دین و هنر

همان‌طور که از ابتدا بحث شد، دین و هنر ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی با یکدیگر دارند. نصر و به طور کلی سنت‌گرایان، بر این اعتقاد بوده و هستند که هنر در صورتی به معنای واقعی کلمه هنر محسوب می‌شود که یک مفهوم سنتی و قدسی را در دل خود داشته باشد و دنبال کند. در تفصیل این موضوع، به عقیده نصر، تحقق امر قدسی باعث می‌شود انسان، یک اثر هنری گشوده باشد و مقدس‌ترین هنر یعنی تبدیل شدن انسان به اثر هنری یا رسیدن به مقام خلیفه الهی را کسب کند. (نصر، ۱۳۹۳، ۲۹۴)

ارتباط هنرمند با خدا، دغدغه اصلی این فیلسوف نظریه پرداز است. خدایی که طبق بیان نصر، به تمام معنا، واقعیتی انضمامی است و در قیاس با او، هر چیز دیگری، امر انتزاعی است (نصر، ۱۳۸۸، ۵۰۷)

این همان صورت در عالم طبیعت است که باعث نورانی شدن ذهن هنرمند اولیه می‌شود و باعث می‌شود که تحت یک مکتب خاص قرار گیرد، به بیان بهتر، آنچه که نصر از آن سخن گفته است، همان عقل کلی است.

برخی نظریه‌پردازان هنر، دست‌کم ۵ روش را برای تعریف رابطه میان دین و هنر مطرح کرده اند:

۱- اقتدارگرایانه: آن دسته از روابطی است که در آن‌ها دین بر هنر چیره می‌شود. یعنی جایی که به هنر جایگاه ثانویه دهند تا در خدمت دین باشد، "اقتدار گرایانه" توصیف می‌شود.

در چنین رابطه‌ای، هیچ جایی برای خلاقیت و اصالت هنری وجود ندارد، بلکه هنر و هنرمندان ابزاری هستند که مقتدری بالاتر، آن‌ها را بکار می‌گیرد. در این‌جا هنر را می‌توان تبلیغات دیداری تعریف کرد (آپوستلوس، ۱۹۸۸، ۱۳۸).

۲- تقابلی: هنگامی که هنر و دین هر دو قدرت برابر دارند. یعنی وقتی هیچ‌یک فرمان‌بردار دیگری نیست. این رابطه، از مقوله تقابل است. در چنین مواردی هنر و دین به هم وابسته‌اند و هر یک می‌خواهد بر دیگری چیره شود.

۳- دوسویه: صورت دیگر رابطه به هم وابستگی می‌تواند دوسویه توصیف کرد. یعنی زمانی که دین و هنر، که در فرهنگ جایگاهی برابر دارند، در همزیستی تغذیه و الهام معنوی، با هم کار می‌کنند (همان).

۴- جدایی خواهانه: رابطه دین و هنر به صورت جدایی خواهانه، زمانی رخ می‌دهد که دین و هنر مستقل از هم و بی‌توجه به هم عمل کنند. آن دسته از سنت‌های دینی، که شمایل شکن نام می‌گیرند، یا فرهنگ‌هایی که هنرشان غیرمذهبی (سکولار) معرفی می‌شود، نمونه این جدایی هستند (همان).

۵ یکپارچه: سرانجام، در رابطه یکپارچه، دین و هنر در هم ادغام شده، تشخیص این‌که هنر کجا آغاز می‌شود و سنت دینی کجا پایان می‌یابد، دشوار می‌گردد (همان).

چنانچه از پنج روش فوق روشن است، هیچ‌یک از این روش‌ها نمی‌تواند هنر دینی مدنظر ما را تأمین کند. زیرا دین و هنر در دو موضوع و دو مقوله بنیادین مرتبط با ساحت‌های مختلف حیات انسان هستند. البته این دو، از یک جنس و با هم مرتبه نیستند، اما تأثیرپذیری ایشان از یکدیگر، نمونه‌ای یگانه است. دین، نوعی ابزار فرهنگی برای درست زیستن است در این حال، هنر نزدیک‌ترین مقوله معنوی و تعالی‌بخش است که در جوامع دینی قرار می‌گیرد (ابراهیمی، ۱۳۷۸، ۱۲) بنابراین، هنر مبادی و اصول و ارزش‌های خود را از جهان بینی و فرهنگ حاکم بر جامعه یا از باورهای هنرمند می‌گیرد، و دین با جامعیت خود و با تسلطی که بر جسم و روح انسان دارد، مناسب‌ترین منبع تغذیه معنوی و روحانی هنر محسوب می‌شود. در واقع دین، هنر را هدایت می‌کند تا آنچه که لازمه‌ی سعادت بشری است را به شیوه‌ای مناسب و جذاب بیان کند. هنر نیز با تکیه بر مبانی دین، زمین و فضای مناسب رشد و کمال انسان را فراهم می‌کند. در واقع، هنر با الهام از اصول و باطن دین، قادر به ایجاد فضایی می‌شود که انسان به باطن اشیاء و مفاهیم متوجه شود (نصر، ۱۳۸۴، ۸۶-۸۷). بنابراین هنر و دین در خاستگاه و سیر تکاملی به سوی اهداف عالی، با یکدیگر هماهنگی و همگونی دارند. به عبارت دیگر، کمال یابی و کمال جویی، دو شاخصه مهم دین و هنر در سیر تکامل معنوی است (عمرانی، ۱۳۹۰،

۴- نصر و زیبایی شناسی

در دیدگاه نصر در مورد هنر، هنر به ۲ دسته "هنر قدسی" و "هنر سنتی" تقسیم می‌شود. نصر، هنر قدسی را زیرمجموعه و در دل هنر سنتی می‌داند، او بیان می‌دارد که هنر سنتی، هنری است که خالق اثر هنری، با کمک گرفتن از فنون سنتی (مربوط به سنت) تبدیل به ابزاری برای بیان پاره‌ای از نمادها و ایده‌ها می‌شود. نصر، برای هنر اصیل، اهداف و شروطی قائل می‌شود. او بیان می‌دارد که هنرمند باید با استفاده از نمادها، صور، الهام فوق فردی و دیگر تمهیدات بصری، اثری را خلق و آفاند کند که روح تماشاگر را با اصول روحانی پیوند زند و حضور امر معنوی و الهی را از این طریق به او یادآور شود.

نصر در باره ارتباط سنت و امر قدسی می‌گوید: سنت، امر قدسی را اخذ کرده و آن را انتقال می‌دهد و به کار می‌بندد و با راه‌های گوناگون، آن را مرئی و ملموس می‌سازد. درحالی‌که امر قدسی حقیقتی است که سنت، انتقال دهنده آن است؛ لذا، سنت و امر قدسی، دو امر جدایی‌ناپذیر هستند. نصر معتقد است، فهم هنر مقدسی که به عالم خاصی متعلق است، بدون ورود به آن عالم امکان‌پذیر نمی‌باشد (جهان بیگلو، ۴۹۱، ۹۰۴). که این موضوع را به طور غیر مستقیم به متدین بودن هنرمند ربط می‌دهد. هنر باید به واسطه مفهوم و مضمونش هنر دینی شود و پیام خاصی را منتقل کند. این امر مستلزم این است که روح و جان هنرمند، با امر قدسی انس بگیرد و بتواند از قوه خلاقیت و استعداد ذاتی هنری خود، در راستای ارائه این اوا، استفاده کند.

در تکمیل این بحث، باید گفت که امر قدسی در واقع تجلی مرکز مطلق در حاشیه دایره هستی است که ما در آن به سر می‌بریم، تجلی ذات سرمدی در قلمرو امور ناپایدار و گذران. به عقیده نصر تجلی امر قدسی در جهان مادی در سه چیز است: وحی، طبیعت و انسان. (همان) هنر سنتی با هر سه این موارد در ارتباط است؛ اما مرکز معنوی ساحت سنت، وحی و الهامات مقدسی است که در طول تاریخ بر بشر نازل شده است و بر همین اساس، وی بر سنت‌های پنج‌گانه بزرگی تأکید می‌کند که عبارتند از: آیینهای هندو، بودیسم، مسیحیت، تائویسم و اسلام. وی معتقد است از باطن و حقیقت هر یک از این آیین‌های پنج‌گانه، بزرگترین جریان‌های هنر سنتی کهن، شکل گرفته است (همان).

از دیگر مواردی که نصر در مورد مؤلفه‌های یک هنر واقعی (از نظرگاه سنتی) بدان اشاره می‌کند: مسئله "کمال"، "نظم"، "رازآمیز بودن" (نصر، ۱۳۸۸، ۵۱۸) "عدم تقلید صرف از طبیعت" (نصر، ۱۱۸۹، الف، ۳۲۶) "انتقال دهنده حقیقت"، "سبک"، "گمنامی هنرمند"، "مردم دار بودن هنرمند"، "زیبایی"، "خیر"، "بی‌کراگی"، "زمان سرمدی"، "نظام استاد - شاگردی" و "همت عالی" (زمانی، ۱۳۸۴، ۱۹) هستند. مواردی که نه فقط به طور تئوری، بلکه باید در عمل، به طور دقیقی مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، سنت‌گرایان و به ویژه نصر، هنر را در قالب "هنر دینی" تعریف می‌کنند. نصر، هنر اسلامی را به ویژه، مورد بررسی قرار می‌دهد. نصر بیان می‌دارد که: هنر دینی، به دلیل سبک، روش اجرا، رمز پردازی و خاستگاه غیر فردی نیست که هنر دینی تلقی می‌شود بلکه به دلیل موضوع یا وظیفه‌ای که مورد اهتمام قرار می‌دهد، هنر دینی خوانده می‌شود. (نصر، ۱۳۸۸، ۴۹۴). او اضافه و تأکید می‌کند که دین در تاریخ معاصر غرب، آن چنان به وجه بیرونی و ظاهری اش محدود شده‌است که دیگر، هنر دینی یا ادبیات دینی، فاقد درک و فهم درست از امر قدسی شده‌اند. این فیلسوف ایرانی، نظراتی در مورد هنر مقدس یا هنر دینی-سنتی دارد که اصولاً، ناظر بر تقدس و تأکید بر مبانی، رسالت هنر و هدف آن است. آنچه که کمتر اهمیت پیدا می‌کند، روش کار و به‌طور کلی، بحث "روش‌شناسی" است. سید حسین نصر، به مانند تمامی سنت‌گرایان، همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، از زمان پیدایش این مکتب، باوجود میل به تعادل، انسجام و جامعیتی که می‌توان در آثارشان دید، نگاه سازش‌پذیری با فرهنگ غرب و بالاخص مدرنیته ندارد.

طبق این نظر، نقاشی‌های حضرت مریم یا حضرت مسیح (ع) که بعد از رنسانس یا حتی واتیکان کشیده شده‌اند، هنر دینی و سنتی هستند ولی، هنر قدسی محسوب نمی‌شوند. (نصر، ۱۳۹۲، ۵۳). به این معنی که، مفهوم و مضمون دینی دارند ولی به دلیل انحراف رفتن‌ها، دارای قدسیت ذاتی نیستند. در طرف دیگر، نقاشی‌های هنری حماسی و معابد هندی، همچنین تصویرهای متعدد از کریشنا یا رام، تنها هنر دینی محسوب می‌شوند و زیرمجموعه هنر سنتی یا قدسی، قرار نگرفته‌اند. (همان، ۵۶).

در توضیح بهتر این مسئله و روشن کردن نقاط نامفهوم باید گفت:

مقصود از هنر مقدس، تنها، هنری که به درون مایه‌های دینی بپردازد نیست. بلکه هنری است که مطابق اصول هنر سنتی اجرا و بیان می‌شود و بازتاب نمادها و صوری باشد که نهایتاً منشأ الهی دارند. یعنی همان «سرمشقی‌های افلاطونی» یا «مثال‌های اعلای ملکوتی». (نصر، ۱۳۹۳، ۷۶). در مورد خلق اثر قدسی، به عقیده نصر، جان هنرمند باید با آموزه‌های دینی و قدسی مانوس باشد. او می‌گوید: هیچ کتاب فقهی نیست که به شما دستورالعمل بدهد که مثلاً چگونه مقرنس بسازید یا چگونه خطاطی کنید (نصر، ۱۳۹۴، ۹۸) به عبارت بهتر، نصر معتقد است، هنرمند باید فهم و درک دینی داشته باشد، با نسبت و فرهنگ اصیل آشنایی داشته باشد و بر این اساس، با استفاده از خلاقیت ذاتی و هنری خود، اثری زیبا خلق کند. درک هنر سنتی و مقدس، رویکردی است که، باید براساس غایت باشد نه تنها موضوع که در آن حالت، هنر، فقط دینی می‌شود و ارزش سنتی یا قدسی پیدا نمی‌کند.

اهداف شخصی هنرمند، در هنر قدسی جایی ندارد بلکه آنچه که مهم است، محتوا، رمز پردازی، سبک و به طور کلی، عناصر عینی تاثیر گذار است. آن کسی هنرمند است که بتواند، محتوا و رموز را به صورتی زیبا ارائه دهد. اگر بخواهیم، خلاصه‌ای از تفکرات نصر را در چند جمله بیان کنیم، نصر معتقد است: «هر هنر قدسی، هنر سنتی است ولی، هر هنر سنتی، قدسی نیست.» (نصر، ۱۳۸۸، ۵۲۶)

۵- نتیجه

این مقاله با توضیح کامل سنت گرایی و سنت گرایان در زمینه هنر، به ارتباط بین هنر با دین و سنت می پردازد و لزوم وجود عوامل سنتی را در آثار هنری را بیان می دارد. پدید آمدن مدرنیته و تاثیرات آن، از مهم ترین عواملی است که بر مبحث هنر و فلسفه یا به عبارت بهتر، بر زیبایی شناسی تاثیر گذارده است. تاثیرات مثبت و منفی که از اصلی تیرن آنها، از بین رفتن دین و سنت در هنر و زیبایی شناختی است. اصلی ترین انتقاداتی که در این مبحث طرح و پیشنهاد میشود، تفکرات هنرمند خالق اصر و آشنایی روح وی با دین و قدسیت است تا بتواند یک اثر اصیل و با ارزش را بیافریند. هدف اصلی این مقاله نظریات فیلسوف معاصر، سید حسین نصر است که دیدگاه های دینی ایشان را در مورد هنر و در راستای نقد مدرنیته ارائه می کند. در نهایت نیز بعد از توصیف کامل هنر و دین، ارتباط عمیق و اصیل بین این دو مولفه، توضیح داده می شود.

منابع

۱. ابراهیمی، نادر، (۱۳۷۸)، چپستی و فلسفه هنر، در چپستی هنر، تهران: قطران
۲. احمدی، بابک (۱۳۸۵)، حقیقت و زیبایی، نشر مرکز
۳. جهانگیرلو، رامین، (۱۳۸۵)، در جستجوی امر قدسی، تهران: نشر نی.
۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷)، انتظار بشر از دین، قم: اسرا.
۵. رجبی، محمد، (۱۳۷۸)، هنر و حقیقت، در چپستی هنر، تهران: قطران.
۶. رحیم پور ازغدی، (۱۳۷۸)، هنر و ایدئولوژی، در چپستی هنر، تهران: قطران.
۷. ریاضی، (۱۳۹۴)، تاریخ دنیای هنر، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی.
۸. زمانی، کریم (۱۳۸۴)، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر چهارم، چاپ هشتم، تهران: اطلاعات.
۹. عمرانی، ابوالحسن، (۱۳۹۰)، اسلام و هنرهای زیبا، قوم: بوستان کتاب.
۱۰. کاسیر، ارنست، (۱۳۹۹)، فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله موقن، انتشارات نیلوفر
۱۱. نصر، سید حسین (۱۳۸۸)، معرفت و معنویت، چاپ چهارم، ترجمه ان شاءالله رحمتی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
۱۲. نصر، سید حسین، (۱۳۹۳)، نیاز به علم مقدس، چاپ سوم، ترجمه حسن میان داری، ویراسته احمدرضا جلیلی، انتشارات کتاب طه.
۱۳. نصر، سیدحسین (۱۳۸۹)، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
۱۴. نصر، سیدحسین (۱۳۹۲)، هنر دینی، هنر سنتی، هنر مقدس، در راز و رمز هنر دینی: مقالات ارائه شده در اولین کنفرانس بین المللی هنر دینی، چاپ سوم، تهران: سروش.
۱۵. نصر، سیدحسین (۱۳۹۴)، آفاق حکمت در سپهر سنت: گفتگوی حامد زارع با سیدحسین نصر، چاپ دوم، انتشارات ققنوس.
۱۶. نصر، سیدحسین، (۱۳۸۰)، معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
۱۷. نصر، سیدحسین، (۱۳۸۰)، نقد سنت گرایانه هنر.
۱۸. نصر، سیدحسین، (۱۳۶۷)، ارتباط بین هنر اسلامی و معنویت اسلامی، انتشارات دانشگاه ایالتی نیویورک.
19. Bakhtin, Mikhail, (1986), Last Other and Genres Speech of University Essays Texas. Press
20. Diane Apostolos - Cappadona, (1996), Religion And Art, in The Dictionary of Art ed. Jane Turner (London: Macmillan Publishers Limited; & U.S. and Canada: Grove Dictionaries Inc
21. F. Nietzsche, (1967), The Birth of Tragedy, tra W. Kaufmann, New York
22. T.E. Adorno (1979), Philosophie de la nouvelle musique, tra..H. Hilderband
23. T.E. Adorno, (1974), Theorie esthetique, tra. M. Jimnez, Paris